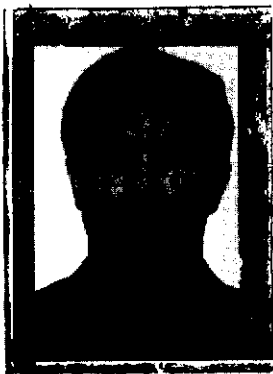


بیدل، سپهری وبازگشت به خویشتر

نقد و معرفی کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی»

رضا اسماعیلی



جبران خلیل جبران پرداخت و علاوه بر این دو کتاب، دفتری از نثرهای کوتاه خود را که بعضی از نثرهای آن به «کاریکلماتور» می‌ماند تحت عنوان «براده‌ها» منتشر ساخت. در این اواخر نیز شاهد انتشار کتابی تحت عنوان «بیدل، سپهری و سبک هندی» از او بودیم. که این کتاب در بردارنده مجموعه مقالاتی پیرامون بیدل، سبک هندی و تأثیرپذیری‌های سهراب سپهری شاعر نوسرای معاصر از بیدل می‌باشد که بررسی این کتاب، موضوع مورد بحث این مقاله نقدگونه است.

هدف و انگیزه‌ای که حسینی را بر آن داشته است که به نگارش این کتاب بپردازد، هدف و انگیزه‌ای مقدس و ارزشمند است. در واقع حاصل تلاش نویسنده در این کتاب، لیبکی است به ندای «بازگشت به خویشتر» اندیشمند مسلمان معاصر، دکتر علی شریعتی. چرا که حسینی نیز در این کتاب یک بار دیگر بر این مسئله تأکید کرده است که اگر در خویش تأملی کنیم و به شناخت فرهنگ و تاریخ خودمان اهتمام بورزیم، به سرمایه‌های عظیمی دست خواهیم یافت که تاکنون از وجود آن‌ها بی‌بهره بوده‌ایم. چهره‌هایی مانند بیدل نیز که به خاطر غفلت و مسامحه فرهنگی تاکنون از فیض وجودشان بی‌نصیب مانده‌ایم، جز همین سرمایه‌های پایان‌ناپذیری هستند که باید آنان را به مردم بشناسانیم و مردم را بر خوان گسترده آثارشان میهمان کنیم تا رفته رفته با کشف این گنجینه‌های عظیم فرهنگی، مردم نیز خود را از نشخوار رسوبات

«کار ادبی در مملکت ما درست مُشت در تاریکی انداختن است. من از تجربه خودم سخن می‌گویم. تو خود دانی. اگر دغلی باشی مثل همه دغل‌ها، هندوانه زیر بغلت می‌گذارند و دُنبهات را پروار می‌کنند و دیگر هیچ. اما اگر از این مُشتی که در تاریکی انداخته‌ای جرقه‌ای پرید و ظلمتی را - ولو در لحظه‌ای بسیار کوتاه - روشن کرد، همه وحشتشان می‌گیرد. چهار تا کتابخوان که بیشتر نیست. ناچار استادان و جاسنگینان جای خود را تنگ می‌بینند - همقطاران لباس غضب می‌پوشند - صاحبان امر دندان تیز می‌کنند - و مطبوعات خفقان می‌گیرند. و هیچ‌طوری که نشود، دست‌کم سرکار را که تنها می‌گذارند. و به این طریق مثلاً می‌خواهند تو را مجبور کنند که در ندای شعر و ادب هم آداب معاشرت بیاموزی...» (۱)

(زنده‌یاد جلال آل‌احمد)

نام حسن حسینی برای هنرمندان و شاعران انقلاب نامی آشناست. در یک معرفی اجمالی می‌توان گفت «حسینی» شاعری است تلاشگر و خلاق که از هنر خویش در جهت پاسداری از ارزش‌های اصیل انسانی و اسلامی بهره می‌گیرد و از روی «درد و آگاهی» پاره‌های دل خود را به روی کاغذ می‌پاشد و شعر می‌سراید.

حسینی بعد از پیروزی انقلاب، اولین دفتر شعر خود را با نام «همصدا با حلق اسماعیل» به دست چاپ سپرد. پس از آن به ترجمه کتاب «حمام روح» اثر

فرهنگ غربی بی نیاز احساس کنند.

دکتر شریعتی در همین ارتباط در کتاب «بازگشت به خویش» با طرح از خودبیگانگی فرهنگی و عواقب شوم آن، می گوید:

«فرهنگ و تاریخ در یک ملت شخصیت و تعصب ایجاد می کند و ناچار برای رسوخ در او باید او را از تاریخش برید، با فرهنگش بیگانه کرد و در این صورت وی که خود را پوک، فاقد اصالت، بی ریشه و شخصیت زده احساس می کند، ناچار خود را، آگاه و ناآگاه، به اروپایی که در این حال در چشم او به یک اصالت انسانی مطلق و صاحب فرهنگ و ارزش های معنوی ایده آل و کمال مطلق بدل شده است نزدیک می کند. شیفته او می شود و بیزار از خویش و با تظاهر به خصوصیات اروپایی و تشبه به شخصیت وی، فقدان خصوصیات اصیل و فقر و خلاء شخصیت خویش را جبران می کند. این یک اصل روانشناسی مسلمی است که فرد بی شخصیت و بی اصالت، نوکرماب و بی مایه، همواره با تقرب و تظاهر و تقلید، کمبود خویش را روحاً، تأمین می کند و با نفی و انکار و تحقیر خویش و هرچه به خویش منسوب است و فرار از هرچه او را به یاد خود و گذشته خود می آورد و تشبه به دیگری، شخصیت تازه و صفات و ارزش های تازه ای می جوید. استعمار اروپایی با کشف این اصل عملی روانشناسی، کوشید تا ملت هایی را که صاحب تاریخ عمیق و فرهنگ غنی بودند، به لطایف الحیل علمی و جامعه شناسی بسیار پیچیده و هوشیارانه ای خالی از محتوا کند...» (۲)

نویسنده در سرتاسر کتاب می خواهد این حرف حق را به کرسی بنشاند که ما از دیگران، و به خصوص انسان غربی و اروپایی - نه تنها چیزی کم نداریم، بلکه صاحب گنجینه های فرهنگی و ادبی بسیار غنی و پرباری هستیم که متأسفانه به خاطر ناآگاهی ما، این سرمایه های عظیم فرهنگی بیابان سالی به طور راگد و دست نخورده باقی مانده و یا مورد استفاده و بهره برداری های نامشروع بیگانگان قرار گرفته است. بنابراین اکنون زمان آنست که از خواب غفلت برخیزیم و به اصل خویش رجعت کنیم و هویت اسلامی و شرقی خویش را بازیابیم، خود را باور کنیم و با اعتماد به نفس کامل در مسیر تکامل و بویایی فرهنگی گام برداریم.

روی دیگر سخن نویسنده کتاب با آن دسته از شبه هنرمندان غرب زده ای است که تصور می کنند بدیده ای به نام «شعر نو» از دستاوردهای فرهنگ غرب است و بر این اعتقاد باطل همچنان پای می فشرند، ابرام و پافشاری اینان در نسبت دادن جریان شعر نو به غرب تا آن درجه است که هرگز نمی توانند به خود بقولانند که شاعری همچون سهراب سپهری بیشتر مضامین و اصطلاحات نو و بکر اشعار خود را ممکن است از شاعری به نام «بیدل» اقتباس کرده باشد، زیرا از دیدگاه اینان بالندگی و شکوفایی شعر سپهری به خاطر قربت و نزدیکی تنگاتنگ با زبان شاعران نوپرداز غربی است و اگر خلاف این قضیه ثابت شود، حتی حاضرند دست به خودکشی بزنند، ولی با این واقعیت تلخ روبه رو نشوند! این خودباختگان غرب باور عادت کرده اند که هرگونه نوآوری را به غرب نسبت بدهند و برای مثال هیچ نمی دانند که قالبی به نام «کاریکلماتور» در فرهنگ این مرز و بوم نیز ریشه هایی دارد، چنان که حسینی می گوید:

«و همین نام التقاطی که به هر حال جا هم افتاده است، برای آن ها که اطلاع چندانی از ادبیات فارسی ندارند، این توهم را به وجود آورده که «کاریکلماتور» نیز از دستاوردهای ادبیات غرب است که به اقتضای

روزگار غرب باوری، پایش به سرزمین ادبیات ما باز شده است.

حال آن که اگر بخواهیم برای بازی با کلمه «کاریکلماتور» شناسنامه ژنتیک بگیریم ناگزیریم سری به اداره سجل احوال سبک هندی بزیم و بعد از مراجعه به این اداره - که برعکس ادارات امروزی به هیچ وجه مایه کسالت و دلتنگی نیست - درمی یابیم که آن چه اصل و اساس «کاریکلماتور» را تشکیل می دهد، یکی از اضلاع عادی و پیش پا افتاده منشور چندپهلوی شعر سبک هندی است که از شعر به دیار نثر نقل مکان کرده است.»

(بازی با کلمه یا کاریکلماتور - ص ۴۸)

به اعتقاد نویسنده، سپهری و شعر او نیز از هجوم آفت مسخ و تحریف این خودباختگان غرب باور در امان نمانده است، چنان که این گروه درباره شعر سپهری نیز بدینسان قضاوت کرده اند که شعر سپهری، شعری برآمده از اشرافیت و سوررئالیست پیشرفته غربی است. حسینی در این باره می گوید:

«آن ها که نسبت به متافیزیک حساسیت دارند و تمایلات ماورای خاکی سپهری را نوعی تمدد و ارتداد از مذهب روشنفکران معاصر می دانند به طرق مختلف کوشیده اند و می کوشند تا این بُعد آشکار شعر سپهری را نادیده بگیرند و یا در زیر رگبار انتقادات شبه جامعه شناسانه، آن را به ضد ارزش بدل سازند و از جیز انتفاع ساقط کنند - این ها «وحدت وجود» در شعر سپهری را - دانسته و ندانسته - به ساده لوحی و اشرافیت تعبیر می کنند و با نوعی تنگ نظری ظاهر الصلاح برای سپهری در دبستان «تعهد» و در کلاس های ابتدایی آن غایب رد می کنند...»

(سوررئالیسم، سرپناه سپهری و بیدل - ص ۷۲-۷۱)

نویسنده در قسمتی دیگر از همین فصل بار دیگر حساسیت خود را نسبت به این مسئله نشان می دهد و برای تبرئه کردن سپهری و شعر او از تهمت ناجوانمردانه و لایتجسبک غرب زدگی، درباره سوررئالیسم پیشرفته شعر سپهری می گوید:

«راقم این سطور بی آن که دلیل اساتید پسندانه ای داشته باشد، به اعتبار بعضی شواهد معتقد است که سپهری با دیوان بیدل حشر و نشر و انس مداومی داشته است، و بر این اساس دور نیست اگر جسارت سپهری و سوررئالیسم پیشرفته او را به بیدل نسبت بدهیم که در این مضمار مقدم بر تمام سوررئالیست های قرن نوزده و بیست اروپاست.»

(سوررئالیسم، سرپناه سپهری و بیدل - ص ۷۸)

این که گفته شد روح بازگشت به خویش در سرتاسر کتاب موج می زند، سخنی گزافه نیست و هم چنان که مشاهده کردید با استاد به فرازهایی از نوشته های کتاب، این ادعا مهر تأیید می خورد. سعی نویسنده نیز در آوردن نمونه های فراوانی از اشعار سپهری که در این نمونه ها الهام گیری و تأثیر پذیری سپهری از بیدل به خوبی احساس می شود، تلاشی است در جهت اثبات این مسئله که اشعار سپهری قبل از آن که متأثر از شاعران نوپرداز هم چون «نیرودا» و دیگر شاعران نوپرداز غربی باشد، متأثر از جهان بینی عرفانی - شرقی و فلسفه وحدت وجود است، و همین نمونه ها خود گواه صادقی بر این امر است که اشعار سپهری ریشه در فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم دارد. حسینی در فصل اندیشه های بیدل در مثنوی و رباعی در این باره می گوید:

«آشنایی سپهری با بیدل و اقتباس گهگاه او از مضامین و تموج زبان

و بینش بیدل در کارهای سپهری از یک سو ارجمندی تلاش بیدل را گواهی می‌دهد و از دیگر سو پیوند سپهری را با ادبیات اسلامی این سرزمین، محکم‌تر می‌کند و این مهم را به نسل جوان معاصر یادآور می‌شود که می‌توان از ذخایر خودی سود جست و در عین حال پا به پای زمان و همدوش با آهنگ ضربان نبض شعر در تمامی دوره‌ها، نوآوری کرد.

(اندیشه‌های بیدل در مثنوی و رباعی - ص ۱۳۹-۱۳۸)

اعتقاد و باوری که نویسنده به اصالت‌های فرهنگی و میراث ارزشی این مرز و بوم دارد، چون روحی سیال بر سرتاسر کتاب حاکم است و چون خونی در شریانهای کتاب از آغاز تا انتها جریان دارد. نگرانی او نیز بی‌مورد نیست. زیرا هنوز هم فراوانند شبه شاعرانی که به تعبیر حسینی جز بر مدار شیطننت و غش در معامله گامی نمی‌زنند و برای باز کردن جای پای غرب در این دیار مقدس «هنر» را وجه المصلحه قرار می‌دهند و با رندی تمام کالای قلب خود را در قالب نوآوری و ابتکار به خورد مردم می‌دهند و از آب گل‌آلود زیرکانه ماهی شهرت می‌گیرند و جالب‌تر آن که خم به ابرو هم نمی‌آورند و با قیافه حق به جانب و موجه از کار دیگران نیز ایراد می‌گیرند و خود را متولی بی‌چون و چرای ادبیات این مرز و بوم نیز می‌دانند! به همین علت، حسینی در جای جای کتاب فرصت را برای تذکر و یادآوری این نکته به عاشقان نوآوری مقتنم شمرده و هشدار داده است که:

«...یکسره نباید بر میراث فرهنگی خویش خط بطلان کشید و دخیل به امامزاده‌های بی‌اصل و نسب دیار افزنگ بست».

(ص ۱۴۷)

البته در این جا ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که یادآور شویم این تصور که از سوی عده‌ای از کهن‌پردازان نیز هر از گاهی به آن دامن زده می‌شود مبنی بر این که کلاً «شعر نو» ریشه در ادبیات غرب دارد و نوزادی را می‌ماند که در دامان غرب پرورش یافته است، تصوری باطل و نابجاست و حتی این اتهام به «نیما» نیز که خود بنیانگذار شعر نو در ایران است نمی‌چسبد، چه برسد به شاعری مانند سپهری که بوی عرفان و معنویت از لابلای تمام اشعارش به مشام می‌رسد. این افراد که بعضاً ممکن است حسن نیت هم داشته باشند، از یک نکته مهم و اساسی غافلند و آن اینست که جریان شعر نو و «نوگرایی» در ایران زائیده تفنن، و سرگرمی و تنوع‌طلبی در ادبیات نیست، بلکه این پدیده فرهنگی زائیده ضرورتی تاریخی است که حتی اگر نیما هم آغازگر این راه نبود، شخص دیگری در این راه قدم می‌گذاشت و این رسالت را به دوش می‌گرفت. «کهن‌پردازان گمان می‌کنند که نیما به‌طور دلخواهی و از سر تفنن مصاربع شعر را کوتاه و بلند کرده است و روشن‌بین‌ترین فرد آنان می‌گوید نیما از شعر فرنگی تقلید کرده، ولی آن‌کس که با اشعار نیما آشناست می‌داند که به راستی چنین نیست و نیما با این که از شعر فرنگی و به‌ویژه فرانسه الهام گرفته است، ابداع او در زمینه شعر، تخریب شعر فارسی و تقلید صرف از فرنگیان نیست، بلکه ادامه دادن به سنت‌های اصیل شعر پارسی است» (۳).

در بیان علت این مسئله که چرا شعر نو را به غرب نسبت داده‌اند دلایل زیادی وجود دارد که بررسی آن‌ها خارج از حوصله این مقاله است. ولی تا همین اندازه می‌توان گفت که معمولاً در جامعه‌هایی چون جامعه ما



(به‌طور اخص) و کلاً کشورهای جهان سوم (به‌طور اعم) که از فرهنگی ریشه‌دار و آداب و رسومی دیرینه برخوردارند، هرگونه ابداع و نوآوری در آغاز با مقاومت و بی‌رعیتی مردم روبه‌رو می‌شود - که طبیعتاً شعر نو نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست - ولی رفته، رفته و به مرور زمان، جامعه با کسب شناخت و آگاهی‌های لازم و رسیدن به مرحله «بلوغ فرهنگی»، این نوآوری‌ها را به رسمیت می‌شناسد و با نوآوران همراه و همقدم می‌گردد و حتی در صدد ارج‌گذاری و قدردانی از آنان برمی‌آید. هم‌چنانکه امروز ما نیز در مورد نیما شاهد این حقیقت هستیم. امروزه دیگر کمتر کسی پیدا می‌شود که به تلاش‌های نیما در جهت ایجاد تحول و دگرگونی در زبان شعر و شکستن سنت‌های دیرینه ادب پارسی ارج نگذارد. و از او به‌عنوان یک «نوآور» چسور سپاسگزار نباشد. حسینی به‌عنوان یکی از شاعران انقلاب درباره نیما چنین می‌گوید:

«از دیگر سو نوآوران بیرو نیما هم غافل از این مهم مانده‌اند که نحوه نوآوری‌های نیما در زبان و ورود او به حوزه زبان و محتوای غیردرباری در شعر و استفاده از عوامل طبیعی و بومی در طرح عواطف درونی، بیش از هر چیز دیگر با تلاش شاعران سبک هندی شباهت و همخوانی و همخوانی دارد. این غفلت عظیمی متعلقان این دسته را واداشته است که برای اثبات حقانیت نیما چنگ همه‌جانبه به دامن نوآوران فرنگ بزنند و در نتیجه جناح مقابل را در لجاج و رمندگی مضرت‌ر کنند و به آن‌ها چهره‌های حق به جانب دهند و از طرف دیگر جوانان شیفته نوآوری را به شعرای غالباً بدفرهنگ و بی‌فرهنگ‌شان، بیش از پیش شیفته سازند و از



کتاب در این بازگشت فرهنگی با خویشتن خویش هم‌آوا شویم:

پشت دریاها شهری است

که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است

بام‌ها جای کیوتراهایی است.

که به فواره هوش بشری می‌نگرند

دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است

مردم شهر به یک چین چنان می‌نگرند

که به یک شعله، به یک خواب لطیف

خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.

پشت دریاها شهری است

که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است

شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند

پشت دریاها شهری است!

قایقی باید ساخت. (۴)

(پشت دریاها ۲۶۴-۶۵)

یکی دیگر از ویژگی‌های مثبت کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» علاوه بر طرح بیدل و آثار او، پرداختن به جهان‌بینی فلسفی - عرفانی شاعر است. در واقع اگر نویسنده در این کتاب صرفاً به طرح بیدل و نقد اشعار او می‌پرداخت و از پرداختن به افکار و اندیشه‌های فلسفی - عرفانی او که چون خونی در شریان‌های شعرش جاری است غافل می‌ماند، شاید

میراث خودی غافل و بیگانه و بی‌خبرشان نگاه دارند».

(بیدل کیست؟ - ص ۱۰)

کوتاه سخن آن که ندای «بازگشت به خویشتن» راه که این بار از زبان نویسنده کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» جاری می‌شود؛ باید به فال نیک گرفت و از این که نویسنده با چنین انگیزه‌های مقالات این کتاب را نگاشته است از او تقدیر و سپاسگزاری کرد. البته در این که او با افکار و اندیشه‌های بزرگانی چون استاد مطهری، دکتر شریعتی و جلال‌الاحمد در طول انقلاب و قبل از آن انس مداوم داشته است و به احتمال بسیار زیاد اندیشه‌های آن بزرگواران الهام‌بخش او در این کنکاش فرهنگی بوده است، جای هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست، که این خود ویژگی مثبتی برای این کتاب به شمار می‌آید ولی علاوه بر این ویژگی، نظر به این که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چهره سپهری برای جوانان ما در هاله‌ای از ابهام همچنان باقی مانده بود که بعضاً همین ابهام باعث آن می‌شد که شاعران جوان از مطالعه آثار او بی‌نصیب بمانند، کار حسینی در این کتاب از این زاویه نیز که چهره واقعی سپهری را به عنوان یک انسان مسلمان و متعهد به فرهنگ و ارزش‌های اسلامی بر ما می‌نمایاند، کاری است درخور تأمل و اعتنا و شایسته است که دیگران نیز آستین همت را بالا زده و در تکوین این حرکت مفید و ارزشمند با او همراه و همقدم شوند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که جهت تأکید مجدد بر اصالت‌مداری و شخصیت عرفانی سپهراب سپهری با آوردن شعر «پشت دریاها» که مضمون آن شدیداً متأثر از یک روایت اسلامی است، ما نیز با نویسنده

این کتاب کمک چندانی به شکست طلسم گمنامی و مهجوری این شاعر گرانسنگ ادب پارسی نمی‌کرد و در نهایت این مسامحه باعث آن می‌شد که چهره این شخصیت ممتاز ادبی - همچون گذشته - در پرده‌ای از ابهام و فراموشی همچنان باقی بماند.

نقب زدن به جهان‌بینی فلسفی - عرفانی وحدت وجودی بیدل توسط نویسندگان کتاب، گامی است در مسیر هموار کردن شناخت واقعی بیدل آن گونه که شایسته و بایسته این قله بلند شعر سبک هندی است. علاوه بر این دادن این شناخت به آن دسته از خوانندگانی که تاکنون با اشعار بیدل حشر و نشر و انس و الفت چندانی نداشته‌اند، در درک و فهم مضامین بلند و عمیق اشعار بیدل کمک بسیار مؤثری می‌کند که این امر را باید به فال نیک گرفت و مسلماً خوانندگان اشعار بیدل نیز - به خصوص آنان که خود در زمره شاعران نوپرداز جوانند - بعد از مطالعه این کتاب با شوق و رغبت بیشتری در آیینوس کرانه ناپیدای شعر این عارف الهی به غواصی خواهند پرداخت و گوهرهای نایاب‌تری نیز به چنگ خواهند آورد که اگر تأثیر این کتاب را تا همین اندازه بدانیم، باز می‌توان امیدوار بود که به قول سپهری در آینده «احساس هوایی خواهد خورد».

رعایت «ادب کلام» و برخورداری از «سعه صدر» از دیگر ویژگی‌های مثبت نویسنده کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» است. چنانکه می‌دانید یکی از شرایط لازم برای بدست گرفتن یک کار «علمی - تحقیقی»، داشتن «استقلال رأی» و «سعه صدر» است. استقلال رأی بدین معناست که یک محقق «آنچه را می‌پذیرد یا رد می‌کند» شخصاً بررسی نماید و در صورت وجود دلایل قانع‌کننده یا نبودن دلایل قانع‌کننده به پذیرش یا رد امری اقدام کند. (۵)

ادب کلام نیز معلول داشتن «سعه صدر» است. «کسی که سعه صدر دارد افکار و عقاید، مکتب‌ها و نظام‌های مختلف عقیدتی و روش‌ها و گرایش‌های گوناگون را مورد بررسی قرار می‌دهد و آنچه را منطقی یافت به آسانی می‌پذیرد. اما فردی که سعه صدر ندارد متعصب است. آدم متعصب از برخورد با افکار و عقایدی که با عقاید او اختلاف داشته باشند ترس دارد. چنین فردی افکار و عقاید خود را از روی تقلید کورکورانه پذیرفته است.» (۶)

البته ذکر این نکته نیز لازم است که بگوییم برای هیچ فرد انسانی چنین امکانی وجود ندارد که بتواند به صورت مطلق و صددرصد، برکنار از پسندهای شخصی و تعلقات روحی دست به یک تحقیق علمی بزند. چراکه آدمی ساخته و پرداخته مجموعه شرایطی است که این شرایط ناگزیر، در تمامی لحظات زندگی بر روی او و بینشهایش اثر می‌گذارد. درواقع در یک کلام باید گفت بر روی این کره خاکی، حتی یک انسان بی‌طرف و بی‌تعصب نمی‌توان پیدا کرد. ولی قدر مسلم آنست که به این بهانه نیز نمی‌توان جوازی برای جهت‌دار بودن تحقیقات علمی، فرهنگی صادر کرد و یک محقق نیز تا آنجا که می‌تواند باید برکنار از تعلقات روحی و پیشداوری‌های ذهنی - و یا به تعبیر فلاسفه «سبق ذهنی» - به کار تحقیقی مبادرت ورزد.

حسینی نیز با اشراف به این مسئله و در حد توانایی خویش، خود را مقید به رعایت این اصل کرده است، ولی با توجه به این که به هر حال او نیز یک انسان است در بعضی از فصل‌های کتاب - به صورت ناخودآگاه - تحت تأثیر پاره‌ای از تعلقات روحی خویش قرار گرفته است. ولی تا همین

اندازه که او خود را متعهد به اصل «استقلال رأی و سعه صدر» معرفی کرده است قابل ستایش است. چنانکه خود می‌گوید:

«ساما علی‌رغم اینها برای اندای این دین روحی کوشیدم که شیفتگی را در نقد و بررسی حتی الامکان دخالت ندهم و اگر می‌خواستم از دید یک شیفته بیدل، این دفتر را رقم بزنم به یقین کار به گونه‌ای دیگر صورت می‌گرفت».

(فصل خاتمه - ص ۱۵۰-۱۴۹)

تا بدین جا هنرهای «هنر» را برشمردیم. حال وقت آنست که عیب «هنر» را نیز جمله بگوییم تا سخن کامل شود.

در کنار «بیدل، سپهری و سبک هندی» چند مورد وجود دارد که هرچند نمی‌توان نام «کاستی» یا «نقطه ضعف» بر پیشانی آن‌ها نهاد، ولی در عین حال جز نقاط قوت و مثبت کتاب نیز به شمار نمی‌رود و بیان آن صرفاً بدین خاطر است که نویسنده در چاپهای بعدی کتاب و یا حداقل در مقالات دیگری که پیرامون «بیدل و سبک هندی» خواهد نوشت، به این موارد نیز توجه داشته باشد.

حسینی در فصلی که به بررسی «علل پیچیدگی شعر بیدل» اختصاص داده است، در مجموع دو عامل عمده را در ایجاد این پیچیدگی سهیم می‌داند که عبارتند از:

۱- پیچیدگی آشنخور معنوی بیدل، یعنی فلسفه عرفانی وحدت وجود. ۲- پیچیدگی سبک هندی که در دست بیدل پیچیده‌تر نیز می‌شود و به تعبیر خود نویسنده به صورت «سبک هندی مضاعف» درمی‌آید.

همچنانکه پیش‌تر اشاره شد، حسینی هرچند که نهایت تلاش خود را در دور ماندن از تعصب به خرج داده است، ولی با این وجود به خاطر شیفتگی و تعلق خاطری که به بیدل دارد، در پاره‌ای از موارد بی‌اختیار و به صورت ناخودآگاه در موضع جانبداری متعصبانه از بیدل قرار گرفته است که یکی از آن موارد، همین فصل است.

آنچه که مسلم است قبل از بیدل نیز شاعرانی بوده‌اند که پای فلسفه را به شعر باز کرده‌اند که از جمله آنان می‌توان از عطارد، سنایی و مولوی نام برد. چنان که در اشعار مولوی «فلسفه وحدت وجود» به صورت مکرر و با تغییرات مختلف آورده شده است که نیازی به آوردن نمونه نیست. ولی مولوی هیچگاه حاضر نشده است در بیان حقایق فلسفی و عرفانی، معنی را فدای الفاظ نماید و خواننده شعر خویش را در پیچ و خم‌های مضامین و اصطلاحات پیچیده و دور از ذهن سر در گم نماید. ولی متأسفانه بیدل - به هر علت - سخت در تکاپوی آراستن زبان شعر خویش به زیورهای مضامین نایاب و معنی بیگانه بوده است که همین وسواس بیش از حد، شعر او را از جاده فصاحت و صراحت دور کرده و به وادی پیچیدگی و ابهام افراط‌گونه کشانده است. تا بدانجا که به گفته خود نویسنده یکی از مشکل‌پسندترین ذائقه‌های شعری معاصر - دکتر شفیق گذکتی - را واداشته است که در مقاله‌ای تحت عنوان «بیدل دهلوی» که در شماره هفتاد و چهارم مجله «هنر و مردم» به چاپ رسیده است درباره این خصوصیت شعر بیدل چنین بگوید:

«یکی از خصوصیات شعر بیدل، که زبان او بیشتر مبهم و پیچیده ساخته، نوع ترکیبات و بالتهای خاصی است که وی در شعر خویش استخدام کرده و با سیستم طبیعی و محور همشینی زبان فارسی چندان سازگار نیست».

در مورد این نکته که شعر بیدل از فصاحت کلام و کلمه بی بهره است، شاید توضیح بیشتری لازم باشد، البته منظور ما این نیست که شاعری چون بیدل از اصول فصاحت بی اطلاع بوده است، بلکه آنچه مورد نظر ماست، اینست که بیدل به عمد کوشیده است در جستجوی معنی بیگانه و مضمون نایاب در وادی پیچیدگی و ابهام گام بردارد.

در نظام بدیعی کهن گفته شده که کلمه و کلام شاعر باید از فصاحت برخوردار باشد. فصاحت کلمه عبارت است از:

- ۱- خروف واژه‌ها هماهنگ و خوش صدا باشد (دوری از تنافر حروف).
- ۲- واژه‌ها یا ما آشنا باشند (خالی بودن از عیب غرایب استعمال).
- ۳- واژه‌ها از روی قاعده‌های لغت و صرف زبان به کار روند (عدم مخالفت قیاس).

۴- به گوش خوش آید (گراحت در سمع نداشته باشد).

فصاحت کلام هم به این صورت است:

- ۱- کلمات سخن شاعر و نویسنده روشن باشد (فصاحت کلام).
- ۲- با هم هماهنگی داشته باشند (دوری از تنافر).
- ۳- کلام مطابق قوانین جاری زبان باشد (نداشتن ضعف تألیف).
- ۴- گویا و رسا باشد (تفصیح لفظی و معنوی نداشته باشد).
- ۵- متنوع باشد (دوری از کثرت تکرار).

البته اشاره به این قواعد بدان معنی نیست که رعایت آن‌ها را «وخی منزل» بدانیم و چنان خود را مقید به رعایت آنها کنیم که از هرگونه خلاقیت و نوآوری هنرمندانه باز بمانیم، بلکه بیشتر منظور آنست که بگوییم به صرف نوآوری نیز نمی‌توان قواعد را زیر پا گذاشت و به زبانی صحبت کرد که برای اکثر مردم قابل فهم نیست. این که گفته می‌شود اشعار بیدل در افغانستان، پاکستان، هندوستان و... همچون شعر حافظ ورد زبان عام و خاص است، مقوله‌ای جداست که محتاج بررسی و تحقیق است، و ما نیز قصد آن نداریم که در اینجا به بررسی آن بپردازیم، زیرا برای یافتن علت آن باید به بررسی مجموعه شرایط فرهنگی - اجتماعی این کشورها پرداخت که در نهایت موفقیت و محبوبیت بیدل را به عنوان شاعری پارسی گو نمره داده است. ولی تا همین اندازه می‌توان گفت که عدم موفقیت بیدل در ایران نیز بی دلیل نیست و شاید یکی از دلایل عمده آن این باشد که ذائقه شعری یک ایرانی در طول سالیان سال به شعر شاعرانی چون حافظ، سعدی، مولوی، عطار، سنایی و... خو گرفته است و در شعر این بزرگواران خلوتی یافته است که شعر شاعری چون بیدل از این خلوت و شیرینی بی بهره است. البته نباید از این نکته غافل شد که استقبال عمومی جامعه از شاعران نامبرده نه بدین خاطر است که اشعار آنان از فرمول قدیمی «هلو و گلو» تبعیت می‌کنند، بلکه برعکس شعر این بزرگان نیز صُخرانه از پذیرش این فرمول سر بر می‌تابد، با این تفاوت که جانمایه اصلی شعر اکثر این بزرگان «فصاحت» است. برای

مثال شعر حافظ علاوه بر برخورداری از فصاحت، شعری است «سهل و ممتنع» که «هرچند در آن هیچ صنعت و تکلفی در بادی نظر به چشم نمی‌آید، اما لطافت و سلامت آن در نهایت دلپذیری و زیبایی است، به طوری که برای شنونده و خواننده تقلید لفظ و معنی آسان می‌نماید، ولی از آوردن همانند آن ناتوان می‌ماند.» (۸)

البته تا آن‌جا که به یاد دارم حسینی نیز در مقاله‌ای که در یکی از شماره‌های جنگ سوره به چاپ رسید، خود در رابطه با صنعت معنوی «سهل و ممتنع» به‌طور جامع و مفصل سخن گفته است و یادآوری این نکته برای او شاید چندان ضرورتی نداشته باشد. ولی غرض از اشاره به این صنعت تأکید بر روی این نکته است که هر سخن یا شعری را نمی‌توان صرفاً به بهانه این که هر کس در حد درک و فهم خویش می‌تواند از آن برداشتی - ولو برداشت تحت‌اللفظی - داشته باشد، سخنی مبتذل - سطحی و بی‌محتوا قلمداد کرد و البته عکس این گفته نیز صادق است. چرا جای دور برویم. بهترین مصداق برای تفهیم این اصل کلام خداست. یعنی هر کس می‌تواند با تلاوت سوره‌ها و آیات الهی قرآن - در حد فهم و درک خویش - از مضمون آیات برداشتی داشته باشد. در مورد اشعار حافظ نیز اینچنین است. ولی همه ما خوب می‌دانیم که قرآن کتابی است که حرف حرف واژه‌های آن قابل تفسیر است و در دل هر آیه‌ای صدها معنی شگفت و عمیق نهفته است که شاید تا به امروز نیز قطره‌ای از آن اقیانوس بی‌انتها و ژرف در کام اندیشه ما نچکیده باشد.

در مورد بیدل هرچند که ما نیز معترفیم از اندیشه‌هایی ژرف و عمیق برخوردار بوده است، ولی صرف ژرف‌اندیشی و داشتن جهان‌بینی فلسفی - عرفانی وحدت وجودی او را نمی‌توان دلیلی موجه بر پیچیدگی زبان شعر او دانست. چراکه نقطه تکامل هنر یک شاعر خوب آنست که بتواند با توانایی کامل و در نهایت زیبایی عمیق‌ترین حرفها را در قالب ساده‌ترین واژه‌ها، با زبانی صمیمی و روشن، بیان کند. متأسفانه بیدل در سراسر دیوان خویش هیچگونه تلاشی جهت اثبات این توانایی هنرمندانه از خود نشان نداده است و همواره بر پیله پیچیدگی و حیرت تنیده است. آنچنان که این وسواس و افراط در پیچیدن به مضامین نایاب و معنی بیگانه گاهی شاعر را به خلق ابیاتی از این دست نیز ناگزیر کرده است:

حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است

طاووس جلوه‌زار تو آینه خانه‌ای است

که در تعبیر و تفسیر آن حتی حسینی نیز ناگزیر شده است فصلی را در کتاب به آن اختصاص دهد! که در نهایت نیز صد البته گره غموض و ابهام بیت با همه تلاشی که نویسنده در گشودن آن به خرج داده است، همچنان ناگشوده باقی مانده است. البته این امر بر حسینی نیز پوشیده نمانده است، چنان که در فصل «خاتمه» به‌طور غیرمستقیم به این امر اشاره کرده و می‌گوید:

«در پایان این مبحث ذکر این نکته ضروری است که ایبانی از این قبیل که در کشان نیازمند شرح و تفصیل فراوان است، علیرغم جاذبه و رمزآلودگی‌های دلنشینگی که دارند، از دید ما مصداق شعر کامل و ایده‌آل محسوب نمی‌شود؛ اختصاص این فصل به شرح این بیت نباید برای خواننده این توهم را پیش آورد که ایجاز و تمثیل فشرده‌ای به این شکل، غایت و مطلوب ذوق شعری ماست...»
(معنی یک بیت بی‌معنی! - ص ۱۲۹)

«تداخل انگیزه‌ها» دومین موردی است که اشاره به آن در این بخش ضروری است. همچنان که در آغاز اشاره شد، انگیزه اصلی نویسنده کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» طرح این مسئله بوده است که بگوید شعر سپهری متأثر از بیدل و سبک هندی است و ریشه در فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم دارد. در کنار این انگیزه، ظاهراً به نظر می‌رسد انگیزهٔ دومی نیز در نگارش این کتاب دست داشته است - که البته نقش این انگیزه، نقش فرعی و حاشیه‌ای است - انگیزه دوم نویسنده، پاسخگویی به موارد و ابهاماتی بوده است که شاعر و نویسنده معاصر دکتر شفیع کدکنی در مقاله «بیدل دهلوی» در ارتباط با بیدل و سبک هندی عنوان کرده است. حسینی به خاطر حساسیت و تعلق خاطر خاصی که به بیدل و آثار او دارد، با محتمل دانستن این مسئله که عدم پاسخگویی به موارد طرح شده در مقاله «بیدل دهلوی» ممکن است از شور و شوق شاعران جوان در استقبال و گرایش به سبک هندی و آثار بیدل بکاهد، خود را مقید دانسته است که در صدد پاسخگویی به این موارد برآید و از همین رو در دو فصل «علل پیچیدگی شعر بیدل» و «معنی یک بیت بی‌معنی!» شاهد آرایه دلایل و استدلالاتی هستیم که حسینی جهت اثبات حقایق بیدل و سبک هندی اقامه کرده است.

اینکه نویسنده کتاب در آوردن این دلایل و پاسخگویی به دکتر شفیع کدکنی محق بوده است، جای هیچگونه شک و تردیدی نیست. ولی با توجه به این که کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» کتابی است که به بررسی خصوصیات سبک هندی و نقد آثار بیدل می‌پردازد، بهتر آن بود که نویسنده همه فصل‌های کتاب را به همین مسئله اختصاص می‌داد و از این محدوده پا را فراتر نمی‌گذاشت. مسلماً اگر حسینی همه تلاش خود را در این جهت شکل می‌داد و در این کتاب فقط به این مقوله می‌پرداخت و از پرداختن به مسایل حاشیه‌ای و فرعی خودداری می‌کرد، شاید حاصل کار چیزی بهتر از این می‌شد - هرچند که این کتاب نیز به سهم خود در گشودن باب بیدل‌شناسی و آشنایی با سبک هندی کتابی ارزنده و راهگشاست - در واقع نویسنده در این دو فصل به نقد نظرات دکتر شفیع کدکنی در مقاله «بیدل دهلوی» پرداخته است که همین حساسیت فوق‌العاده نسبت به این مسئله او را از انگیزه و هدف اصلی خود

در کتاب دور کرده است. گذشته از این، مطالعه دو فصل علل پیچیدگی شعر بیدل و «معنی یک بیت بی‌معنی!» تنها برای کسانی سودمند خواهد بود که که قبلاً مقاله «بیدل دهلوی» را خوانده باشند. البته منظور من مطالعه قسمت‌هایی از این دو فصل است که به نقد نظرات دکتر شفیع کدکنی در مقاله مذکور پرداخته است - در غیر این صورت بدون داشتن یک پیش‌زمینه ذهنی مناسب و تنها با شنیدن دلایلی که حسینی در رد نظرات دکتر شفیع کدکنی آورده است، قضاوت خوانندگان کتاب در مورد مقاله فوق‌الذکر، قضاوتی یک‌طرفه و دور از واقعیت خواهد بود. البته ممکن است نویسنده استدلال کند که من قسمت‌هایی از مقاله «بیدل دهلوی» را که مورد نظرم بوده است در کتاب آورده‌ام، ولی مسلماً این جواب قابل قبولی نیست. چراکه با مطالعه کامل یک مقاله بهتر می‌توان با نقطه نظرات و دیدگاه‌های نویسنده آن مقاله آشنا شد تا با مطالعه قسمت‌هایی از آن، به خصوص آنکه اگر این مسئله را نیز در نظر بگیریم که اکثریت خوانندگان کتاب را کسانی تشکیل می‌دهند که هنوز با بیدل و سبک هندی آشنایی چندانی ندارند و این همان چیزی است که حسینی از آن غافل مانده است.

و اما مورد سوم: هرچند گشودن باب بیدل‌شناسی را در ایران باید به فال نیک گرفت و از آن استقبال کرد، ولی از این امر نیز نباید غافل ماند که طرح بیدل در شرایط کنونی به تنهایی نمی‌تواند برای شاعران نوپرداز جوان کارساز و راهگشا باشد و چه‌بسا که طرح اینچنینی بیدل بدون زمینه‌سازی‌های قبلی و مقدمه‌چینی‌های لازم، باعث آن شود که بسیاری از این استعداد‌های جوان و نوشکوفای به خاطر عدم شناخت کامل فراز و نشیب‌های شعر بیدل و سبک هندی، و صرفاً به خاطر تقلید عجولانه و ناآگاهانه از او، در وادی ادبیات راه به جاهایی برند که پای هیچ ذوق سلیمی به آنجا نمی‌رسد! احتمال یک چنین مسئله‌ای چندان بعید به نظر نمی‌رسد و به همین خاطر بر کسانی که باب بیدل‌شناسی را در ایران گشوده‌اند واجب است قبل از آنکه این مسئله به صورت آیدمی درآید، جهت پیشگیری از انحراف و گمراهی مشتاقان این وادی، در فکر چاره برآیند و از هم‌اکنون در مسیر بیدل‌شناسی با احتیاط و حساب‌شده گام بردارند. زیرا به تجربه ثابت شده است که ما همیشه خوب «افراط و تفریط» را خورده‌ایم و از حول حلیم در دیگ افتاده‌ایم. در درستی این حرف که شناخت بیدل و آثار او بر پارسی زبانان واجب است، جای هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست، ولی در صحت این گفته که عدم شناخت درست بیدل و سبک هندی ممکن است باعث خسارات جبران‌ناپذیری بر بدنهٔ تنومند ادبیات پارسی گردد نیز جای هیچگونه تردید نیست. آنچه که مسلم است ما قصد نداریم با طرح بیدل، راه ناشناخته و تجربه‌ناشده‌ای را پیش پای مشتاقان این راه بگذاریم و آنان

را در پیچ و خم‌های این راه نازآموده سردرگم سازیم، بنابراین خوبست در این کار بیش از حد عجله به خرج ندهیم و بگذاریم تا این میوه شیرین و جادویی بر شاخه ذوق و احساس ایرانی، و در آفتاب «شناخت» خوب برسد، تا آن روز که خودبه‌خود از شاخه جدا شود و در زنبیل ذائقه ما جای گیرد.

و اما آخرین نکته اینکه به شهادت فصل‌های کتاب، حسینی نهایت سعی و تلاش خود را به کار گرفته است تا با چیدن مقدمه‌های لازم به این نتیجه برسد که سپهری با دیوان بیدل حشر و نشر و انس مداوم داشته است و بهترین و محکم‌ترین دلیلی که برای اثبات این ادعا در سراسر طول کتاب به چشم می‌خورد، نمونه‌های فراوانی است که نویسنده از اشعار سپهری آورده که در این نمونه‌ها به خوبی میزان تأثیرپذیری سپهری از بیدل دیده می‌شود که آوردن یکی از این نمونه‌ها در اینجا خالی از لطف نیست. مضمون یکی از رباعیات بیدل چنین است:

در کلبه بیدلان، نیاز اندیشی آی

هرچند که سلطان منشی، درویش آی

از صحبت ما تا به حضوری بررسی

خود را بیرون در گزار و پیش آی!

سپهری نیز همین مضمون را در شعر «بی‌پاسخ» بدین گونه آورده است:

در تاریکی بی‌آغاز و پایان

دری در روشنی انتظارم روئید

خودم را در پس در تنها نهادم

و به درون رفتم

(اندیشه‌های بیدل در مثنوی و رباعی - ص ۱۲۸)

اما حسینی با این که خود معترف است «صائب» نیز یکی از دو قله شعر سبک هندی است، ولی هرگز به این سؤال نپرداخته است که آیا سپهری از صائب نیز متأثر بوده است یا نه؟ شاید در نظر بعضی تأثیرپذیری سپهری از بیدل غیرممکن و غیرمنطقی باشد و اگر هم این تأثیرپذیری را تا حدودی بپذیرند، از آن به عنوان نوعی «توارد» یاد کنند، ولی همین عده تأثیرپذیری سپهری از صائب را نمی‌توانند به همین سادگی انکار کنند. چراکه سپهری شاعری ایرانی و پارسی زبان بوده است که همین خصوصیت کافی است که بپذیریم سپهری با دواوین شعرای متقدم ایرانی که در زمان خویش صاحب سبک و آوازه‌ای بوده‌اند حشر و نشر و انس و الفت داشته است و طبیعتاً دیان صائب نیز به عنوان یکی از شاعران خوش‌ذوق و صاحب سبک مورد مطالعه و توجه سپهری قرار گرفته است. قبول همین یک اصل مسلم و بدیهی ما را از آوردن هرگونه

استدلال و برهان دیگری در اثبات این که سپهری از صائب نیز متأثر بوده است بی‌نیاز می‌سازد. بنابراین جای تعجب است که چگونه حسینی به این مسئله نپرداخته و فصلی را در این کتاب به بررسی این رابطه و تأثیرپذیری اختصاص نداده است! گذشته از این من معتقدم که اگر بخواهیم برای بیدل در میان قلوب این مردم که قرن‌ها با حافظ و سعدی و مولوی و عطار نشست و برخاست داشته‌اند جایی سزاوار و شایسته دست و پا کنیم، ابتدا باید از «صائب» شروع کنیم و سبک هندی را با صائب به مردم بشناسانیم. در واقع نیز کلید شناخت بیدل، «صائب» است. چنانکه خود حسینی نیز اذعان می‌کند که «شعر سبک هندی در مسیر تطور خود از وضوح حکیمانه در شعر صائب و اقمارش به سوی غموضی عارفانه در شعر بیدل سیر می‌کند» (۹).

با توجه به مطالبی که گفته شد، جا دارد که حسینی در مقالاتی که اخیراً در ادامه حرکت «بیدل‌شناسی» در آینده خواهد نوشت، به صائب و آثار او نیز به عنوان یکی از قله رفیع شعر سبک هندی نظر داشته باشد و حقی را نیز که «صائب» به گردن این سبک دارد، آنگونه که شایسته است ادا نماید. حال در مورد اینکه به بررسی تأثیرپذیری سپهری از صائب بپردازد یا نه، بحثی است جدا که بستگی به تمایل و انگیزه نویسنده دارد و من نیز در اینجا این مسئله را تنها به عنوان یک پیشنهاد طرح کردم. پرداختن به صائب از آن جهت ضرورت دارد که راه را برای شناخت بیدل همواره می‌کند و علاوه بر آن از افراط و تفریط‌های نوپردازان جوان در پیروی از سبک هندی جلوگیری به عمل می‌آورد و آنان را رفته رفته به صراط مستقیم و اعتدال ادبی سوق می‌دهد.

کوتاه سخن آن که کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» کتابی است که بشارت آغاز یک راه را می‌دهد و به باز شدن روزنه‌ای می‌ماند که این روزنه در آینده می‌تواند به پنجره‌هایی سبز و نورانی تبدیل شود. والسلام.

منابع و مآخذ:

- ۱- جلال آل احمد - ارزیابی شتابزده - انتشارات رواق - ص ۱۹.
- ۲- دکتر علی شریعتی - مجموعه آثار (۴) - بازگشت به خویشتن - انتشارات حسینیة ارشاد - صص ۹۷-۹۸.
- ۳- عبدالعلی دستغیب - نیما پوشیچ (نقد و بررسی) - چاپ دوم - انتشارات پازند - ص ۹۴.
- ۴- امام صادق (ع) فرمودند: خدا پشت دریاها شهری دارد که به اندازه چهل روز طول می‌کشد تا خورشید آن را ببیند و در آن مردمی هستند که هیچ‌گاه گناه نکرده‌اند و ابلیس رانمی‌شناسند.
- (بحارالآوار، چاپ جدید، ج ۴ - ص ۳۳۳)
- ۵- دکتر علی شریعتمداری - روشنفکر کیست؟ - انتشارات قائم - ص ۸۲.
- ۶- همان کتاب - ص ۸۳.
- ۷- عبدالعلی دستغیب - نیما پوشیچ (نقد و بررسی) - چاپ دوم - صص ۱۱۵-۱۱۶.
- ۸- دکتر سیدحسین سادات ناصری - قافیه و صنایع معنوی - انتشارات آموزش و پرورش - ص ۷۰.
- ۹- حسن حسینی - بیدل، سپهری و سبک هندی - ص ۱۴۰.